



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ (۲۹) وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾

(۳۰) إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ (۳۱) فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ

بِالْحِجَابِ (۳۲) رُدُّوْهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ (۳۳)﴾

ردّ بر شبهه تجربه نبوی بودن قرآن

تعبیر خدای سبحان از قرآن کریم این است که ما این کتاب را نازل کردیم، اگر محتوا و مضمون را به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داده باشد و الفاظ - معاذ الله - ساخته خود پیامبر باشد، این دیگر کتاب نیست. کتاب آن است که الفاظی باشد، حروفی باشد، کلماتی باشد، جمله‌ای باشد، صوری باشد و این با همین وضع نازل شده باشد. بنابراین برای وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به نحو سالبه کلیه هیچ سهمی نیست «الا القبول و النقل»؛ یعنی آنچه را شنید «بعینه» حفظ کرد و سپرد و نقل کرد. تعبیر دیگر قرآن هم این است که فرمود: ﴿اقْرَأْ﴾^۱ بخوان یا ﴿قُلْ﴾^۲ بگو، این تعبیر ﴿قُلْ﴾، تعبیر ﴿اقْرَأْ﴾ و تعبیر تلاوت نشان می‌دهد که همه این کلمات و الفاظ را ذات اقدس الهی تنظیم کرده است و از طرفی هم در سوره مبارکه «اسراء» و مانند آن که می‌فرماید: ﴿لَئِنْ اجْتَمَعَتِ

۱. سوره اسراء، آیه ۱۴؛ سوره علق، آیه ۱؛ و ...

۲. سوره بقره، آیات ۳۳ و ۸۰؛ و ...

الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ^۱؛ یعنی اگر همه بشر حتی انبیا و اولیا و ائمه - منهای مسئله وحی و معجزه - اینها و سایر افراد جمع شوند و بخواهند مثل قرآن بیاورند نمی توانند؛ یعنی خود پیامبر منهای آنچه از طرف خدا دریافت می کند و می شنود به عنوان ﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ﴾ نه ﴿يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾^۲، از آن جهت که ﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ﴾ با سایر علما یکسان است و بخواهد مثل قرآن بیاورد مقدور او نیست، پس قرآن همان طوری که معنای آن برای ذات اقدس الهی است، الفاظ، حروف، کلمات، جمله ها و همه حقیقت قرآن لفظاً و معنأً برای ذات اقدس الهی است و وجود مبارك حضرت شنید و نقل کرد، اما مطلب را ذات اقدس الهی به آنها القا می فرماید و الفاظ را در اختیار خودشان قرار می دهد؛ لذا اینها نقل به معنا می کنند و برای دیگران هم ترسیم معانی جایز است.

فرق احادیث قدسی با قرآن

پرسش: اگر حدیث قدسی است مگر... نیست.

پاسخ: آن هم همین طور است، منتها احادیث قدسی معجزه نیست. اگر ثابت شد که الفاظ احادیث قدسی برای ذات اقدس الهی است، قهراً حدیث قدسی نظیر تورات و انجیل و صُحُف ابراهیم خواهد بود که این الفاظ از خداست ولی معجزه نیست؛ یعنی خدای سبحان این الفاظ را معجزه قرار نداد و به نحو اعجاز ایجاد نکرده است، به نحو متعارف ایجاد کرده است. تورات موسی، انجیل عیسی اینها هم کتاب بودند ﴿آتَانِيَ الْكِتَابَ﴾^۳ یا وجود مبارك موسای کلیم فرمود خدا الواحی را به من عطا کرد و مکتوباتی بود،^۴ گاهی معنا و امور غیبی معجزه است و لفظ آن

۱. سوره اسراء، آیه ۸۸.

۲. سوره كهف، آیه ۱۱۰؛ سوره فصلت، آیه ۶.

۳. سوره مریم، آیه ۳۰.

۴. سوره اعراف، آیه ۱۴۵؛ ﴿وَكُتِبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ...﴾.

را همراهی نمی‌کند؛ نظیر آنچه برای تورات، انجیل، صحف ابراهیم و برای حدیث قدسی است؛ گاهی چنین نیست، گذشته از اینکه معانی برای خدا سبحان است، الفاظ هم معجزه‌گونه القا می‌شود که این مخصوص قرآن کریم است.

ادله دال بر معجزه بودن قرآن

پرسش: ادله‌ای که برای کفار آورده شود مبنی بر اعجاز قرآن چیست؟

تحدی خود قرآن است. فرمود اگر شما شك دارید اول مانند خود قرآن، نتوانستید ده سوره، نتوانستید يك سوره مثل این بیاورید که همه مخالفان و صنادید قریش و فصحای عرب جمع شدند و خواستند مثل این بیاورند نمی‌توانستند، اگر می‌توانستند که هشتاد جنگ را تحمیل نمی‌کردند؛ اول نتوانستید ﴿فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ﴾^۱، نتوانستید ﴿فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ﴾^۲ مجدد هم نتوانستید ﴿فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ﴾^۳ که همه آنها عاجز شدند، تحدی کردند ولی نشد. خدا سیدناالاستاد را غریق رحمت کند! مرحوم علامه طباطبایی می‌فرمود این نهج‌البلاغه حضرت امیر که در بین سخنان بشر بی‌نظیر است، آن خطبه‌های غرّاء را که شما می‌بینید حضرت بیان می‌کند، اگر در اثنای خطبه حضرت به يك آیه استشهاد کند، شما فوراً می‌بینید که آهنگ عوض شده است؛ خیلی فرق است، اصلاً وجود يك آیه در خطبه غرّاء حضرت امیر می‌درخشد و به طور کلی آدم می‌بیند که آهنگ صفحه عوض شده و حضرت امیر همان سخنرانی که دارد ایراد می‌کند، در اثنای سخنرانی این آیه را به عنوان شاهد بحث می‌آورد، اما می‌بینید با قبل و بعدش فرق می‌کند؛ به این علت است که يك طعم خاصی دارد، يك عطر مخصوصی دارد و يك طور مخصوصی است.

۱. سوره طور، آیه ۳۴.

۲. سوره هود، آیه ۱۳.

۳. سوره بقره، آیه ۲۳.

علت عدم تحدی به یک آیه

پرسش: پس چرا به آیه تحدی نشده است؟

پاسخ: اعجاز آیه تحدی نشده است، برای اینکه ﴿مُذْهَمَّتَانِ﴾^۱ هم يك آیه است، اگر این باشد قرآن می گوید «صاد»، او می گوید «دال»، خیلی از حروف مقطعه است که يك آیه را تشکیل می دهند؛ در بخشی نظیر ﴿حَمِ* عَسَق﴾^۲ مجموعه این چند حرف، دو آیه را تشکیل می دهد، آیه ای نظیر ﴿مُذْهَمَّتَانِ﴾ و مانند اینها هست، ﴿الْم﴾^۳ هست، ﴿ص﴾^۴ هست و مانند آن - حالا ﴿ص﴾ جزء آیه است - اگر به يك آیه تحدی می شد، اینها را هم شامل می شد. این مطلب درباره ﴿كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ﴾ بود.

فرق قرآن با کلام معصوم با توجه به وحی بودن آنها

پرسش: قبلاً فرمودید قرآن لفظاً و معنأً الفاظش وحی و معجزه است و مثلاً آیات تورات و انجیل لفظاً و معنأً وحی است اما الفاظش معجزه نیست؛ ولی حدیث قدسی چیز دیگری است.

پاسخ: آن هم معجزه نیست، معجزه بودن معیار است. فرق قرآن و غیر قرآن این است که غیر قرآن معجزه نیست، وگرنه در حجّت، قول معصوم هم حجّت است؛ اینکه فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ»^۵ برای همین است، آنها هم قرآن ناطق هستند و بیان آنها هم به عنایت الهی و به وحی الهی است، آنها که از خودشان چیزی نمی گویند؛ ولی آن را ذات اقدس الهی صرف معنا را القا کرده است.

۱. سوره الرحمن، آیه ۶۴.

۲. سوره شوری، آیات ۱ و ۲.

۳. سوره بقره، آیه ۱.

۴. سوره ص، آیه ۱.

۵. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۸.

تفاوت علم تفسیر با علوم دیگر و ضرورت دقت در آن

مطلب دیگر درباره جریان حضرت داود و سلیمان (سلام الله علیهما) و احیاناً ممکن است از این تئیه پیامبری که دو نفرشان مطرح شدند و بقیه هم مطرح می‌شوند می‌باشد که این موارد خوب تبیین شوند. مطلب اساسی این است که بین تفسیر با فنون دیگر خیلی فرق است؛ یعنی شما بین فقه و فلسفه و اصول و کلام و اینها که سلسله علوم است با تفسیر واقعاً فرق دارد؛ در آن علوم، تلاش و کوشش محققان آن رشته‌ها این است که محل بحث را مشخص کنند، این تحریر محل بحث یکی از پربرکت‌ترین راه‌های آموزش حوزویان بود که در بخش‌های دیگر مانند دانشگاه‌ها هم هست؛ ولی در حوزه اینکه می‌گفتند «ینبغی تحریر محل النزاع اولاً» همین است، گاهی چند مقدمه ذکر می‌کردند تا معلوم شود محور بحث کجاست. چون بحث‌ها، بحث‌های نظری و پیچیده است، اگر تحریر محل بحث و صورت مسئله را انسان تشخیص دهد و واقعیت روشن شود که در این زمینه چه می‌خواهد بگوید، اقامه برهان برای او دشوار نیست. برای خیلی از آقایان صورت مسئله روشن نیست، برای اینکه مسئله یک امر نظری است؛ لذا گاهی بیراهه می‌روند و مانند آن، اما برای اوحدی اهل تحقیق صورت مسئله کاملاً شفاف است، وقتی صورت مسئله یعنی محل مسئله روشن شد، این واقعیتی است که برای او تبیین شده است، این يك؛ وقتی واقعیت تبیین شود هیچ موجودی در عالم تنها نیست، چون لوازمی دارد، ملزوماتی دارد، ملازماتی دارد، مقارناتی دارد و به تعبیر دیگر عللی دارد، معلولاتی دارد، مشترکاتی در علیت و معلولیت دارد و مجموعه‌ای آن را همراهی می‌کنند، این دو؛ این محقق وقتی صورت مسئله را خوب فهمید و محل نزاع را خوب تشخیص داد، از چند راه می‌تواند این مسئله را ثابت کند؛ اینکه می‌بینید يك فیلسوف قدر یا يك ریاضیدان مقتدر مسئله‌ای را از پنج شش راه حل می‌کند سرش همین است، از راه لازم می‌آید، از راه ملزوم می‌آید، از راه ملازم می‌آید و این را حل می‌کند و اگر بیراهه رفته است ناقدان بصیر وقتی حمله می‌کنند از هر طرف حمله می‌کنند؛ می‌گویند اگر مطلب این باشد باید فلان لازم را

داشته باشد، در حالی که ندارد؛ فلان ملازم را باید داشته باشد، در حالی که ندارد؛ فلان ملزوم را باید داشته باشد، در حالی که ندارد. اگر کسی بیراهه رفت و حرفِ ناروایی زد از هر طرف نقد می‌شود، برای اینکه محلّ نزاع را تشخیص نداد و اگر کسی در صراطِ مستقیم بود از چند طرف می‌تواند مطلب را ثابت کند. غالب محققان ما می‌گفتند «ینبغی تحریر محلّ البحث أولاً» تا صورت مسئله مشخص شود و چند روز هم سعی می‌کردند بفهمند که ما درباره چه چیزی می‌خواهیم بحث کنیم. راز موفقیت محققان، تحریر مسئله است؛ یعنی صورت مسئله را می‌دانند که این برای علوم ماست؛ در فقه این کار هست، اما اگر مسئله با اصول عملیه بخواهد حل شود، چون از راه لازم حل نمودن ممنوع، از راه ملزوم حل نمودن ممنوع و از راه ملازم حل نمودن ممنوع است، چون این اصل عملی است و اماره که نیست، واقعیت را نشان نمی‌دهد و دست فقیه بسته است، اما در آن جایی که بخواهد با امارات مسئله را ثابت کند دست او باز است و يك فقیه ماهر هم ممکن است از چند راه مسئله را حل کند و فتوا دهد؛ آن‌جا که دلیل او اماره است و از راه لازم، از راه ملزوم، از راه ملازم رفت و آمد ممکن است؛ ولی اگر بخواهد با اصل عملی حل کند، چون همه این راه‌ها بسته است، میسور نیست؛ راه علوم چنین است، اما جریان تفسیر، يك طرف آن خداست، يك طرف آن ملائکه است و يك طرف آن وحی و نبوت و انبیاست؛ يك طرف آن زمین است و يك طرف آن آسمان، این طور نیست که انسان فنّ تفسیر را مثل علوم دیگر بتواند درست حل کند. الآن شما جریان حضرت داود را که محلّ بحث است ملاحظه کنید تا برسیم به حضرت آدم.

شواهد دال بر تمثّل بودن آمدن دو گروه متخاصم نزد داود (سلام الله علیه)

جریان حضرت داود (سلام الله علیه) در محراب عبادت مشغول نماز بود، حکومتی تشکیل داد ﴿قَتَلَ دَاوُدُ

جَالُوتَ﴾^۱ شد، رهبری انقلاب را به عهده گرفت و حاکم شد عده زیادی هم تحت رهبری او بودند ﴿سَخَّرْنَا الْجِبَالَ

مَعَهُ^۲ بود، این شخصی که سلسله کوه‌ها و پرنده‌ها با او بودند، این مقتدر در محراب عبادت نشسته که دید از بالای دیوار گروهی وارد شدند، اینکه هراسناک شد ترسید با اینکه کوه‌ها با او بودند، پرنده‌ها با او بودند ﴿وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً﴾^۳، او چطور شد که ترسید؟ از چه کسی ترسید؟ این همه سلسله جبال در اختیار اوست، این معلوم می‌شود که يك امر غیر عادی است. هراس حضرت را گرفت، آنها گفتند «فزع» نكن و نترس ما خصمانی هستیم آمدیم نزد تو تا داوری کنی، او را نصیحت کردند که به حق داوری کن! ﴿وَلَا تُشْطِطْ﴾^۴ بیراهه نرو! او يك پیغمبر است و پرنده‌ها تابع او هستند، سلسله جبال با او هستند، با او و در خدمت او ذات اقدس الهی را ستایش می‌کند ﴿يُسَبِّحُنَّ﴾^۵ به او بگویند که به حق عمل کن و بیراهه نرو این هم تعجب‌برانگیز است. با شتاب از بالای دیوار آمدن و مسئله را نیمه‌کاره رها کردن جای سؤال است. شما با عجله از بیراهه آمدید و گفتید: ﴿خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ﴾^۶، این قصه را گفتید و هنوز آن خصم دیگر حرف خود را نزده غایب شدید که در این جا وجود مبارك داود فهمید صحنه، صحنه غیر عادی است و خدا دارد او را امتحان می‌کند ﴿وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ * فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِندَنَا لَزُلْفَى وَ حُسْنَ مَآبٍ﴾^۷؛ این موارد نشان می‌دهد که صحنه، صحنه قتل است و صحنه، صحنه‌ای نیست که دو نفر برای محاصره آمده باشند؛ دستگاه قضایی حاکم موجود است، دیگر نزد پیغمبر نمی‌روند، این همه دستگاه حکومتی ایشان دارند و اینها را گذاشتند برای اینکه مردم مراجعه کنند و بر فرض هم خواستند به او مراجعه کنند، از درب وارد می‌شدند، حالا از دیوار وارد شدند چرا سؤال را نیمه‌تمام

۲. سوره ص، آیه ۱۸.

۳. سوره ص، آیه ۱۹.

۴. سوره ص، آیه ۲۲.

۵. سوره ص، آیه ۱۸.

۶. سوره ص، آیه ۲۲.

۷. سوره ص، آیات ۲۴ و ۲۵.

گذاشتند و غایب شدند؟ این موارد نشان می‌دهد که صحنه، صحنه تمثّل است. در جریان حضرت آدم هم این چنین است.

پرسش: این جا احتمال ندارد که وارد شدن «اجنه» ... باشد؟

پاسخ: نه، «اجنه» را بارها شنیدید که جمع جن نیست، بلکه جمع «جنین» است؛ جمع جن، «جنه» است، «جنه» هم در اختیار آن حضرت بودند و بر فرض هم باشند دیگر جن آن قدرت را ندارد که به پیغمبر خود بگوید بپراهِه نرو ﴿فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ﴾ و مانند آن. به هر تقدیر این صحنه، صحنه تمثّل را نشان می‌دهد.

شواهد دال بر تمثّل بودن جریان آدم (سلام الله علیه)

در جریان حضرت آدم (سلام الله علیه) مجموعه آیاتی که در سوره مبارکه «بقره» است، در سوره «توبه» است، در سوره «طه» است و در سور دیگر هست از آنها برمی‌آید آن که خلیفه خداست، آن که عالم به اسماست، آن که گزارشگر اسما نسبت به فرشتگان است، آن که مسجود ملائکه است این مقام آدمیت است و نه شخص آدم. الآن وجود مبارك حضرت مسجود فرشته‌هاست و معلّم فرشته‌هاست در حدّ «انباء»، این مقام است نه تك تك اشخاص که هر کدام پس از دیگری بیایند، معلّم ملائکه شوند و اسمای الهی را در حدّ گزارش به آنها «انباء» کنند؛ این مقام مسجود ملائکه است، این مقام «خلیفة الله» است، این مقام عالم به اسمای الهی است، این مقام مخالفی دارد و آن شیطنت شیطان است. کلّ این صحنه‌ها را ذات اقدس الهی درباره حضرت آدم هنوز که بر روی زمین است بیان کرده است، فرمود: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۸، تعلیم اسما هم همین است فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۹، وقتی قسمت آفرینش آدم (سلام الله علیه) را مطرح کرد، نه جریان عیسی را

۸. سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

۹. سوره بقره، آیه ۳۰.

درباره او مطرح کرد که فرمود: ﴿يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ﴾^{۱۰} تا انسان بگوید که در این ﴿رَافِعُكَ﴾ مطلبی است، نه نظیر ادریس است که فرمود: ﴿وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا﴾^{۱۱} نه نظیر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که فرمود: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا﴾^{۱۲} او آسمان نرفته، عروج نکرده، «اسراء» نکرده همه در همین زمین اتفاق افتاده و بعد فرمود که در کل این صحنه‌ها هنوز هم که هنوز است دینی نیامده، شریعتی نیامده، امر و نهی‌ای نیامده و واجب و حرامی نیامده است؛ این صحنه‌ها که گذشت بعد فرمود: ﴿اهْبِطُوا﴾^{۱۳} نه اینکه سقوط کنید؛ ﴿اهْبِطُوا﴾ که از این به بعد شریعت می‌آید و تابع شریعت باشید، اگر کسی عمل کرده بهشتی و عمل نکرده جهنمی است. پس در زمین اتفاق افتاده است، بدون ﴿رَفَعْنَا﴾، بدون ﴿رَافِعُكَ﴾ بدون ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى﴾، بدون عروج، بدون شریعت، بدون امر و نهی و بدون وجوب و حرمت، چون فرمود حالا که رفتید زمین ﴿وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ﴾^{۱۴} ﴿فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى﴾^{۱۵} ابتدای شریعت این است. پس این محل بحث که يك طرف آن خداست، يك طرف آن ملائکه است و يك طرف آن مقام آدمیت است و نه شخص آدم، يك طرف آن هنوز هم که هنوز است فضای باز است و شریعتی نیامده، کتابی نیامده، دینی نیامده این قضیه اتفاق افتاد.

پرسش: حضرت استاد! اگر شما این گونه تعبیر می‌فرمایید که قابل توصل برای تهدید نیست و وظیفه‌ای نیست پس وظیفه شیطان که خدا به او می‌گوید....

پاسخ: همین تمثّل است؛ برای وجود مبارك آدم كلّ این صحنه‌ها متمثّل شد، در آن جا فقط سخن از هبوط است که از این منزلت پایین بیا، اما تهدید به جهنم و اینها برای بعد است؛ بعد از اینکه فرمود: ﴿فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى﴾

۱۰. سوره آل عمران، آیه ۵۵.

۱۱. سوره مریم، آیه ۵۷.

۱۲. سوره اسراء، آیه ۱.

۱۳. سوره بقره، آیه ۳۶.

۱۴. سوره بقره، آیه ۳۶؛ سوره اعراف، آیه ۲۴.

۱۵. سوره بقره، آیه ۳۸؛ سوره طه، آیه ۱۲۳.

فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ ﴿۱۵﴾ که در سوره «بقره» است و ﴿فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ﴾ که در سوره «طه» است که از آن به بعد بهشت و جهنم مطرح است و از آن به بعد که شیطان گفت: ﴿لَأَمْلِيَنَّهُمْ﴾، ﴿لَأَمُرَّهُمْ﴾، ﴿لَأُغْوِيَنَّهُمْ﴾، ﴿لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِى الْأَرْضِ﴾^{۱۵} از آن به بعد خدا فرمود: ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ﴾،^{۱۶} اما قبلاً سخن از بهشت و جهنم نیست، سخن از امر و نهی این چنینی نیست و سخن از اغوا نیست؛ کلّ این صحنه‌ها بعد از اینکه حضرت آدم وارد سرزمین شد با اینکه در همین سرزمین بود و جایی نرفته که برگردد، معلوم می‌شود منزلتی برای حضرت پیش آمد که از آن منزلت تنزل کرده است، وگرنه اگر نظیر حضرت عیسی بود که ﴿يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ خُذْ إِلَيْنَا الْأَطْرَافَ الْأُثْرَى﴾^{۱۷} انسان می‌توانست حرفی بزند یا نظیر ادریس بود که ﴿وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا﴾^{۱۸} می‌توانست حرفی بزند، نظیر معراج حضرت ﴿سُبْحَانَ الَّذِى أَسْرَى﴾ بود و ﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾^{۱۹} بود می‌توانست حرفی بزند، هیچ يك از این قضایا اتفاق نیفتاده و شریعت هم هنوز نیامده که این مطالب در آن صحنه اتفاق افتاده است. وجوه فراوانی گفته شد يك، الآن می‌گویند دو، بعداً هم خواهند گفت سه، دست همه مفسران باز است و اما این مطلب می‌تواند برخی از مشکلات را حل کند، این طور نیست که این اولین حرف یا آخرین حرف باشد و کسی این را نگفته باشد یا بعداً نمی‌گویند یا غیر این را نمی‌گویند، این طور نیست؛ یکی از حرف‌هایی که می‌تواند این صحنه را تا حدودی تبیین کند این است؛ مهم‌ترین کار يك مفسر، مهندسی يك مطلب است و نه تحریر محلّ بحث، تحریر محلّ بحث برای فقه و اصول و فلسفه و ریاضی و اینهاست که دو انسان دارند با هم بحث می‌کنند و موضوع بحث آنها هم مشخص است، لکن این جا تحریر محلّ بحث، هندسه محلّ بحث است؛ خدا در چه مرحله‌ای است؟ فرشته‌ها در چه مرحله‌ای

۱۶. سوره نساء، آیه ۱۱۹.

۱۷. سوره حجر، آیه ۳۹؛ سوره ص، آیه ۸۲.

۱۸. سوره حجر، آیه ۳۹.

۱۹. سوره ص، آیه ۸۵.

۲۰. سوره آل عمران، آیه ۵۵.

۲۱. سوره نجم، آیه ۸.

هستند؟ تعلیم اسما در چه مرحله‌ای است؟ مقام آدمیت در چه مرحله‌ای است؟ شیطنیت شیطان در چه مرحله‌ای است؟ در کلّ این مهندسی هنوز هم که هنوز است شریعت نیامده، در چنین فضایی که مهندسی شده است اگر کسی بخواهد قصه حضرت آدم را، هبوط حضرت آدم را، سجود فرشته‌ها را، مقام آدمیت را بخواهد ترسیم کند به صورت تمثّل درمی‌آید، اما معنای آن این نیست که برای شیطان متمثّل شد و نه اینکه برای فرشته‌ها متمثّل شد تا کسی بگوید شیطان که اهل این مقام نیست و فرشته‌ها که اهل آن مقام بودند! مگر برای آنها متمثّل شد؟ فرشته که مقام والا را دارد برای او متمثّل نشده است و شیطان که مقام والا را ندارد برای او متمثّل نشده است؛ کلّ این صحنه‌ها برای انسانیت انسان متمثّل شده و مسجود فرشته‌ها هم مقام آدمیت است، نه شخص آدم که «قضیه فی واقعه» شود. امروز که وجود مبارک ولیّ عصر (ارواحنا فداه) مسجود ملائکه، معلّم ملائکه و خلیفه‌الله است همین است، این مقام است که این سمت‌ها را دارد و در تیررس شیطان بخواهد قرار بگیرد خدای سبحان غمی‌گذارد، چون این مقام معصوم و مصون است. بنابراین نمی‌شود گفت که شیطان این حرف‌ها را ندارد؛ بله، ملائکه هم این حرف‌ها را دارند؛ ولی برای آنها تمثّل نشد. آنچه کلّ این صحنه را اداره می‌کند مقام آدمیت انسان است که برای او این صحنه متمثّل شده است.

شباهت جریان آدم (سلام الله علیه) و بهشت او با داود (سلام الله علیه) و آمدن متخاصمین در تمثّل

پرسش: ﴿فَاخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ﴾؛^{۲۲} یعنی «من التمثّل»؟

پاسخ: نه، بهشت؛ ولی بهشتی که برای این متمثّل شده است. حضرت آدم دید بهشتی هست و درختی هست و خودش هست و دید که در همان جا به او می‌گویند برو پایین! نه اینکه به شیطان خطابی شده باشد، برای حضرت آدم این چنین ترسیم شده است که به شیطان آن‌طور گفته شد، به خود حضرت آدم این‌طور گفته شد که ﴿لَا تَقْرَبَا

هَذِهِ الشَّجَرَةُ ﴿٢٣﴾ این در زمین بود و این صحنه پیش آمد؛ مثل اینکه حضرت داود در محراب نشسته بود، دید این

صحنه پیش آمد و بعد غیب شد. اگر شما آمدید برای شنیدن حق و گفتید: ﴿فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ﴾ چرا

نیمه‌کاره رفتید؟ لذا داود (سلام الله علیه) فرمود این امتحان الهی بود ﴿وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ﴾^{۲۴} وجود

مبارک حضرت آدم هم فهمید این تمثّل الهی است ﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾^{۲۵} به این دو آیه نگاه کنید سوره

مبارکه «بقره» آیه ۳۸ به بعد ﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا﴾، اینجا جایی نرفته بودند که بگوییم بیایند پایین، اگر سنخ

سخنان درباره حضرت عیسی بود که ﴿إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ﴾ یا سنخ کلامی که با ادریس بود ﴿وَرَفَعْنَاهُ

مَكَانًا عَلِيًّا﴾ یا سنخ کار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود که ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى﴾ که این هبوط معنا

داشت، اما همه آنها در زمین هستند، مگر اینجا کجا رفتند! و هنوز هم که هنوز است شریعتی نیامده است ﴿قُلْنَا

اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى﴾؛ حالا که در زمین هستی اگر شریعتی آمد ﴿فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ

عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾، اما ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا﴾ حکمشان ﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^{۲۶} است. در

سوره مبارکه «طه» ﴿تَبِعَ﴾ ندارد، بلکه ﴿اتَّبَعَ﴾ دارد، در آیه ۱۲۳ سوره مبارکه «طه» فرمود: ﴿قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا

جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى * وَمَنْ أَعْرَضَ عَنِّي

ذِكْرِي﴾ «کذا و کذا». پس مهندسی مسئله این است: شریعت نیست یک، فرشته‌ها یک طرف، ابلیس یک طرف، خدا

که در فوق است، بهشتی هم هست یک طرف، آزمون آدم هم هست یک طرف، مقام آدمیت هم هست از یک طرف،

تعلیم اسما هم از یک طرف، «انباء» هم از یک طرف که کلّ این صحنه برمی‌گردد به یک جریان تمثّل.

۲۳. سوره بقره، آیه ۳۵؛ سوره اعراف، آیه ۱۹.

۲۴. سوره ص، آیه ۲۴.

۲۵. سوره بقره، آیه ۳۷.

۲۶. سوره بقره، آیه ۳۹.

پرسش: ببخشید! اگر این در زمین اتفاق افتاده سؤال این است که خطاب ﴿اَسْكُنْ أَثْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ﴾^{۲۷} تعبیر

و تفسیر آن چیست؟

پاسخ: مثل حضرت داود که در کنار محراب نشسته است و از بالای دیوار آمدند، کسی از بالای دیوار نیامده، کسی اصلاً نیامده و دشمنی در کار نبود؛ این برای حضرت تمثّل پیدا کرد و حضرت استغفار کرد و خدا هم بخشید. کلّ این صحنه برای وجود مبارك حضرت آدم تمثّل پیدا کرده است؛ یعنی حضرت آدم در همین زمین است، می‌بیند مقام آدمیت حسابی دارد، «خلیفه‌الله» است، عالم به اسماست، این مقام آدمیت در حدّ «انباء» معلّم فرشته‌هاست و نه بیش از آن و همین مقام در تیررس شیطان قرار می‌گیرد و شیطان محروم می‌شود و همین مقام به بهشت امتحان می‌شود و در بعضی از موارد خلاف انجام می‌دهد و به همین مقام گفته می‌شود «اهبطوا الى الارض» و ناگهان وضع برمی‌گردد.

پرسش: در تمثّل یعنی لازم نیست شخصی که متمثّل می‌شود وجود داشته باشد؟

پاسخ: چرا وجود هست، منتها آن حقیقتی که در عالم خود وجود دارد برای او متمثّل می‌شود؛ افراد عادی در خواب در مثال متّصل این صحنه‌ها را می‌بینند، البته به اندازه خودشان و اوحدیّ از انبیا و اولیای الهی در بیداری این صحنه را می‌بینند. خیلی از افرادند که خواب صادق می‌بینند؛ خواب می‌بینند که در فلان روز و در فلان وقت مشهد مشرف می‌شوند؛ يك بزرگواری همین طور که این‌جا نشسته است، این صحنه را می‌بینند. تمثّل گاهی در رؤیاست و گاهی در رؤیت است فرق نمی‌کند؛ مثلاً می‌بینید که بعد از يك هفته مسافرت مشهد برای هر دو حاصل می‌شود، معنای آن این نیست که آن وجود ندارد، آن وجود دارد و هرکدام سر جای خودشان موجود هستند، این

شخص با آنها ارتباط برقرار می‌کند و می‌بیند. آنهایی که خواب کاذب می‌بینند «اضغاث احلام» می‌بینند، آنها که رؤیای صادقه دارند که جزئی از اجزای نبوت هستند واقعیّت را می‌بینند، منتها گاهی واقعیّت بدون صورت بر آنها ترسیم می‌شود؛ نظیر ﴿إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ﴾^{۲۸} که خود واقعیّت بود، نه اینکه به صورت دیگر درآمده باشد و گاهی هم به صورت دیگر درمی‌آید.

تثّل یکی از وجوه در تفسیر آیه و امکان تفاسیر دیگر از آن

غرض این است که این یکی از وجوهی است که در تفسیرها گفته شده که می‌تواند برخی از مشکلات را حل کند، اما همچنان دست همه مفسّران باز است هر کسی به نوبه خود می‌تواند آیات را بفهمد و تفسیر کند. پرسش: ... تبیین این حرف برای مردم مشکل است.

پاسخ: اینکه فرمودند قرآن هنوز تفسیر نشده و وقتی وجود مبارك حضرت بیاید تفسیر می‌کند، سرّش همین است. قرآن درجاتی دارد مراتبی دارد «أَقْرَأُ وَارْقُ»^{۲۹} است، بارها شنیدید که قرآن از ذات اقدس الهی نازل شده است اما نه آن طوری که باران نازل شده آن طوری که طناب را آویختند نه آن طوری که باران را انداختند. این ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ﴾ که در اینجا است نظیر «أَنْزَلَ اللَّهُ الْمَطَرَ» نیست که خدا قرآن را به زمین انداخته باشد که در حدّ فکر مردم باشد، قرآن را به زمین آویخت، این حبل متین است؛ يك طرف قرآن دست خداست که «طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَالْطَّرَفُ الْآخَرُ بِأَيْدِيكُمْ»^{۳۰} از دست ما که در مسجد اعظم هستیم تا دست بی‌دستی خدا قرآن است. آنچه گفته می‌شود گاهی حرف‌های دم‌دستی است؛ نظیر همین حرف‌هایی که همه مفسّرین دارند و گاهی قدری بالاتر است؛ نظیر آنچه این روزها می‌شنوید، گاهی قدری بالاتر و بالاتر که می‌گویند وقتی حضرت ظهور کرد طرزی قرآن را

۲۸. سوره صافات، آیه ۱۰۲.

۲۹. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۲، ص ۶۰۶.

۳۰. الخصال (للصدوق)، ج ۱، ص ۶۶.

تفسیر می‌کند که می‌گویند تاکنون قرآن تفسیر نشده است. اگر يك طرف قرآن به دست خداست که در آغاز سوره «زخرف» فرمود: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ﴾^{۳۱} يك طرف آن عربی است که داریم بحث می‌کنیم و يك طرف آن نه عربی است، نه عبری است، نه تازی است و نه فارسی است، بلکه «عَلِيَّ حَكِيمٌ» است. بین «عَلِيَّ حَكِيمٌ» و این عربی مبین خیلی فرق است.

نمونه‌ای از تفسیر خلاف ظاهر از آیه توسط امام صادق (سلام الله علیه)

شما می‌بینید وقتی «ذریحِ مُحَارِبِي» رفته خدمت امام صادق (سلام الله علیه) عرض کرد: ﴿ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لِيُوفُوا نُذُورَهُمْ﴾ این آیه که قبلاً چند بار بحث شد، این آیه یعنی چه؟ حضرت فرمود: «لِقَاءُ الْإِمَامِ» وقتی «ذریح» آمده به زراره و اینها گفته من رفتم خدمت حضرت، حضرت فرمود این «لِقَاءُ الْإِمَامِ» است، اینها آمدند خدمت حضرت گفتند ما سالیانی است خدمت شما هستیم چنین تفسیری نکردید! زیرا این نه لفظش با آن صادق است، نه با معنایش صادق است، نه مبتدا، نه خبر، نه جمله هیچ‌کدام ﴿ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ﴾ به معنی امام نیست! فرمود: «مَنْ يَحْتَمِلُ مَا يَحْتَمِلُ ذَرِيحٌ»؛^{۳۲} یعنی اینکه فرمود احادیث ما برخی «صعب» است و برخی «مستصعب» است «لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ أَوْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛^{۳۳} فرمود شما شاگردی مثل «ذریح» پیدا کنید تا ما اسرار را هم بگوییم «مَنْ يَحْتَمِلُ مَا يَحْتَمِلُ ذَرِيحٌ» زراره و ابوبصیر فهمیدند بله اینها فقط برای فقه و اصول خوب هستند و کسی که اسرار ولایت و امامت را بتواند بشنود، چنین کسی است. غرض این است که قرآن کتابی نیست که مثل باران نازل شده باشد، قرآن را خدا نینداخت، قرآن را خدا آویخت؛ اینکه فرمود جبل متین است، اینکه فرمود يك طرف آن به دست شماست و يك طرف آن به دست خداست، اگر آدم قدری بالاتر برود

۳۱. سوره زخرف، آیات ۳ و ۴.

۳۲. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۴، ص ۵۴۹.

۳۳. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۱، ص ۴۰۱.

مطلب دقیق‌تری را کسب می‌کند، دیگر لازم نیست مردم بفهمند؛ یعنی آن‌طوری که پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فهمد، دیگران می‌فهمند؟! آن‌طوری که ائمه می‌فهمند، علما می‌فهمند؟! آن‌طوری که علما می‌فهمند، توده مردم می‌فهمند؟! اینکه مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در همان جلد اول کافی نقل کرد که در تمام مدت عمر وجود مبارك پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) به اندازه عقل خودش با کسی حرف نزد «مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه و آله و سلم) الْعِبَادَ بِكُنْهِ عَقْلِهِ قَطُّ».^{۳۴} اول کسی که در شرح اصول کافی اهل بیت(علیهم السلام) را استشنا کرد مرحوم صدرالمألهین بود،^{۳۵} بعد مجلسی اول، مجلسی دوم،^{۳۶} ملا صالح مازندرانی^{۳۷} و دیگران آمدند گفتند البته اهل بیت مستثنا هستند و حضرت با کُنه عقل خودش با اهل بیت حرف می‌زد؛ حضرت رحلت کرد و به اندازه عقل خودش با هیچ کسی حرف نزد، فقط با خواص مثل اهل بیت و اهل بیت هم همین‌طور بودند. اینکه وجود مبارك حضرت امیر فرمود «هَآ إِنِّ هَآهُنَا لِعِلْمًا جَمًّا»^{۳۸} با چه کسی می‌گفت؟ گاهی دست کمیل را می‌گرفت به گوشه‌ای می‌برد و چند مورد را به او می‌گفت و می‌فرمود این سینه پر از علم است و من کسی را پیدا نکردم که بگویم، اگر کمیل پیدا شد و چهار نفر مثل عمار یاسر و مقداد پیدا می‌شدند با آنها درد و دل می‌کردند، این چنین نیست که قرآن همین باشد که ما در مسابقات و مانند آن نقل می‌کنیم، این کف قرآن است و ما هم با همین کف قرآن سر و کار داریم، الآن گوشه‌ای از فوق کف دارد خودش را نشان می‌دهد، آن وقت می‌بینید که سر و صدا خیلی بلند شده، گفت: «خویش را تأویل کن فی ذکر را»^{۳۹} ما اگر بالا بیاییم از عربی مبین تا «عَلَى حَكِيم» خیلی راه است، اما در این بین راه‌ها ما قدری بیشتر توقف می‌کنیم.

۳۴. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۱، ص ۲۳.

۳۵. شرح اصول الکافی (صدرا)، ج ۱، ص ۵۳۸ و ۵۳۹.

۳۶. مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۲۶۵.

۳۷. شرح الکافی - الأصول و الروضة (للمولی صالح المازندرانی)، ج ۱، ص ۳۷۸ و ۳۷۹.

۳۸. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۳۹. مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۵۹؛ «کرده‌ای تأویل حرف بکر را *** خویش را تأویل کن فی ذکر را».

«و الحمد لله ربّ العالمين»